

به قلم جف جونز  
ترجمه از فریدون موخوف

## خدا در تعقیب انسان

اگر می‌توانستید کسی را به شام دعوت کنید، آن شخص چه کسی می‌بود؟ هر که می‌خواهد، باشد. سر میز شام در مورد چه چیزی صحبت می‌کردید؟ چند لحظه روی این مطلب فکر کنید. اگر دنبال کتابهای هیجان‌انگیز هستید، شاید برای این شام «مایکل کریکتون» و یا «تام کلنسی» را انتخاب کنید. «کنی جی» و یا «ویتی هیوستن» شاید انتخاب افرادی باشند که به موسیقی عشق می‌ورزند. در مورد «ملکه الیزابت» و یا «کلیتون» چطور؟ برای ورزشدوستان شاید «مایکل جوردن» بهترین انتخاب باشد. راستی چه کسی را انتخاب می‌کردید؟

برای انجام چنین شامی چه بهایی باید داد؟ حتی یک قدم فراتر رویم، برای اینکه بتوان با این میهمان دوستی برقرار کرد، چه باید بکنیم و برایمان چقدر تمام خواهد شد؟ برای بسیاری از ما، خوردن شام با چنین فردی، خود دور از تصور است، چه برسد به اینکه با او دوستی و رابطه نزدیک برقرار کنیم. حتی اگر می‌توانستیم شماره تلفن او را هم بگیریم، به هیچ عنوان ما را به او وصل نمی‌کردند. هر چقدر هم که تلاش می‌کردیم، باز مایوس و دست از پا درازتر برمی‌گشتیم. و اگر شانس با ما یاری نمی‌کرد، این امکان بود که به علت ایجاد مزاحمت توقیف هم شویم. برای ما حتی راه اینقدر هم باز نیست که دو کلمه با چنین شخصی صحبت کنیم. داشتن خواب و خیال در این باره شیرین است، ولی چکنم که هیچوقت روی واقعیت را به خود نمی‌گیرد.

با این وجود، طریقی هست که چنین ضیافت شامی واقعا صورت پذیرد ... و برای همه امکان دارد، به شرطی که قدم اول را خود او بردارد. شاید بعد از صحبت‌های بالا، گفتن این سخن به نظر دیوانگی باشد، ولی می‌تواند اتفاق بیافتد. چند لحظه در خیال، تصور کنید که برای صرف این شام «مایکل جوردن» را انتخاب کرده‌اید. به هیچوجه برای شما مشکلی نمی‌بود که به راحتی از نرده‌های آهنی حیاط خانه او رد شوید و از خط محافظین عبور کرده، وارد ساختمان گردید، به شرطی که او، خود شما را دعوت کرده باشد و بسیار هم مشتاق، که با شما ملاقات کند. اگر او از شما دعوت می‌نمود که به منزل او بروید و مدتی را جهت شناخت او، با او زندگی کنید، دیگر برای شما هیچ مانعی به جهت دستیابی کامل به او باقی نمی‌ماند. بیاید فرض کنیم که «مایکل جوردن» حتی از دعوت به شام هم فراتر رود. اگر مایکل به جهت نزدیک بودن به شما، خانه دست راستی منزل شما را بخرد و به آنجا نقل مکان کند، چطور؟ و به کلیسای شما بپیوندد تا با هم کلام خدا را مطالعه کنید و دعا نمایید. شاید حتی پنج میلیون دلار به شما هدیه بدهد که دیگر مجبور به

کار نباشید و بتوانید با او بیشتر وقت صرف کنید. در حیاط پشت خانه، زمین بستکبال بسازد که روزی دوبار با هم بستکبال بازی کنید.

به عقل جور در نمی‌آید، اینطور نیست؟ شاید. ولی نامعقولتر از هر چیز، داستانی است که همه ما با آن آشنا هستیم. حقیقت این است که شخصی بسیار مهمتر و بالاتر از «مایکل جوردن» خود را به زحمت انداخته و حتی خود را به آب و آتش زده که با شما رابطه برقرار کند. چرا خدا تصمیم بر این گرفته که ما را اینچنین دوست بدارد؟ جواب این سؤال را تنها خود او می‌داند. ولی ما را اینچنین دوست دارد.

خدا چنین به دنبال انسان است و تمامی مطلب کتابمقدس هم همین است. در عهد عتیق خدا را می‌بینیم که علیرغم سرکشی‌های مداوم قوم اسرائیل، کماکان به دنبال آنهاست. خدا خود را به هزاران زحمت انداخت تا با قوم خود رابطه برقرار کند. با این وجود عهد جدید پهنه داستان را وسیعتر می‌کند. قسمت اعظم عهد جدید داستان خداست که به دنبال تمامی انسانها می‌باشد و شما را نیز شامل می‌شود. در مقایسه، عهد عتیق در مقابل عهد جدید به کلی از رنگ و رو می‌افتد. من چه باید به خدا تقدیم دارم؟

هیچ چیز. چرا باید خدا عزم خود را بر آن گذارد که با من رابطه‌ای نزدیک و صمیمی ایجاد کند؟ این را فقط خود او می‌داند. ولی یک چیز را در مورد داستان عهد جدید به یقین می‌توان ابراز داشت: خدا چنان به دنبال چنین رابطه‌ای است که برای محقق گردانیدن آن، تا به حد خجالت‌باری پیش رفت. و امروز نیز به دنبال همان است. مقدسین عهد عتیق، افرادی چون موسی و داوود، به فرصتی که من و شما اینک به جهت توسعه رابطه‌ای صمیمی با خدا داریم، حسودی می‌کردند. حتی مروری سریع هم از وقایع بزرگ داستان عهد عتیق این مطلب را متجلی می‌سازد. بیایید اندکی وقت دهیم و ببینیم که خدا در عهد جدید چه بعدهای جدیدی را باز کرد و بدان وسیله انسانها را در این رابطه آنها با او، در مقایسه با افراد خدا پرست عهد عتیق، صدها سال نوری جلو انداخت. این داستان نشان می‌دهد که خدا برای برقراری رابطه‌ای نزدیک با من و تو دست به هرکاری می‌زند.

## عیسی به زمین می‌آید: تبسم

اولین واقعه بزرگ عهد جدید اساسی‌ترین آن هم هست. در ازل خدا کاری باور نکردنی انجام داد. او انسان شد. در کلمات فیلیپیان ۲ چنین می‌خوانیم:

پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود. که چون در صورت خدا بود، باخدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛

و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

چه تصمیم باورنکردنی! پسر خدا، شخص دوم تثلیث اقدس، به زمین آمد و جسم انسانی گرفت. عیسی، خدایی که در آسمان در آن محیط کامل حکمرانی می‌کرد، جایی که نه گناه بود، نه غم بود، نه عذاب بود و نه مرگ. تنها کسانی می‌توانستند به حضور او شرفیاب شوند که حاکمیت او را به دیده می‌پذیرفتند و در مقابل قدرت او سر تعظیم فرو می‌آوردند. او تمامی آن را ترک کرد، انسان شد، و در طویله کوچک در یک خانواده فقیر به دنیا آمد.

این تصمیم چگونه گرفته شد؟ نمی‌دانیم. شاید، هنگام خلقت، زمانی که شخصیت‌های تثلیث با یکدیگر سخن می‌گفتند («بیایید انسان را موافق و شبیه خود بسازیم.»). مطمئناً فرشتگان چه این صحبت را شنیده و چه با نتیجه این صحبت روبرو شده باشند، در هر حال، از شنیدن این خبر بر جای مات مانده بودند. خدا خود را تا آن حد پایین می‌آورد که انسان می‌شد. آسمان را برای زمین مملو از گناه ترک می‌کرد، زمینی پر از افرادی که بر علیه اقتدار او عصیان کرده بودند و اجازه دادند تا گناه و مرگ، خلقت او را به فساد و تباهی کشد.

برای ما تصور آنچه که فرشتگان احساس و تجربه کردند، سخت است. ما انسان هستیم. گناهکاریم. برای ما البته که به نظر بد نمی‌آید. ولی برای خدایی کامل، در میان انسانها زندگی کردن اتفاقی نامعمول بود. آنچه که خدا را دفع می‌کند، گناه است، نه تو شخص گناهکار.

بهترین مثالی که در این زمینه می‌توانم بیاورم، زیاد هم خوشایند نیست. سوسکها را در نظر آورید. می‌دانم که چندستان می‌شود، ولی بخاطر ادای حق مطلب لطفاً لحظاتی به این حشره کوچک فکر کنید. فرض کنید که در منزل شما سوسک هست. (اگر در تگزاس و یا در تهران زندگی می‌کنید، این صحنه زیاد هم نباید برایتان غریب باشد!) آدم چندشش می‌شود. دوست ندارید حتی یکی از آنها هم در منزلتان باشد. ولی در عین حال مهربان هم هستید. می‌دانید که مرگشان به زودی فرا می‌رسد. سم‌پاشان را خبر کرده‌اید. در طول این هفته، نسبت به این حشرات کوچک بیشتر احساس دلرحمی می‌کنید و نمی‌خواهید که بمیرند. ولی چه می‌توانید بکنید؟ هرچه که از دستتان برمی‌آید، انجام می‌دهید. خم شده با آنها صحبت می‌کنید، ولی به محض دیدن شما هر کدام به طرفی فرار می‌کنند. حرف شما را نمی‌توانند بفهمند. برای کمک به این سوسکها فقط یک راه باور نکردنی وجود دارد، اینکه شما هم سوسک شوید و در میان آنها زندگی کنید، در غذای آنها شریک شوید و آنچه را که می‌کنند، شما نیز انجام دهید. تنها بدین طریق شاید بتوانید با آنها ارتباط برقرار کنید و از خطری که در کمین آنهاست، آنها را آگاه نمایید و نجاتشان دهید.

زمانی که مسیح جسم پوشید و عزم خود را بر آن قرار داد که در میان ما زندگی کند، کاری انجام داد که در تصور هیچکس نمی‌گنجید. در نظر خدا، گناه کبیره‌تر از میلیونها سوسک است. ولی با این حال او آمد. درست است که گناه کراهت او را برمی‌انگیزاند، ولی او گناهکار را دوست دارد. او آمد، برای اینکه می‌دانست که برای داشتن رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با من و شما طریق دیگری وجود ندارد.

او چرا باید برای من و شما به چنین کاری دست زند؟ باز، فقط خودش می‌داند. ولی در هر حال اینکار را کرد. و زمانی هم که چنین کرد، در شخص خود متجلی کرد که خدا چگونه شخصی است. زمانی که عیسی را می‌بینیم، خدا را می‌بینیم. عبرانیان ۱: ۱ - ۳ می‌گوید: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علین بنشست.»

مهمترین مکاشفه خدا در طول تمامی تاریخ ما، زمانی است که خدا تصمیم گرفت به شخصه نزد ما بیاید و خود را آشکار سازد. ما از آن جهت می‌دانیم که او همانند چیست، چرا که نزد ما آمده است. من و شما دیگر نمی‌توانیم او را ببینیم، ولی نوشته‌های عهد جدید را داریم که از آمدن او با ما صحبت کند و به ما معلوم دارد که از چه چیزی خنده‌اش می‌گیرد و با چه چیزی اشک می‌ریزد و چگونه عصبانی و دلشاد می‌شود. بخاطر عهد جدید است که می‌دانیم از ما چه می‌خواهد و برای ما چه دارد. آمدن مسیح در جسم انسانی، خدا را به شکلی بسیار اساسی و در عین حال شخصی متجلی نمود. و این گامی بود که راه ایجاد ارتباط با او را آسفالت می‌کرد تا من و شما بتوانیم با او در رابطه‌ای نزدیک بسر بریم، چرا که هدف اصلی از تجسم او، به همین منظور است که خود، ما را به واقعه بزرگ دیگر می‌کشاند.

## عیسی می‌میرد و دوباره از مرگ زنده می‌شود

همه ما می‌دانیم که عیسی مرد و زنده شد. ولی چقدر شده که وقت دهیم و به عجب و عظمت این کار او فکر کنیم. زمانی که مسیح به زمین آمد، آمدن او به جهت گذرانیدن تعطیلات نبود. او از آمدن خود هدفی داشت؛ اینکه برای گناهان جهان جان خود را فدا کند. «زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.» (مرقس ۱۰: ۴۵). من و شما بردگان گناه بودیم و تقدیر ما با مرگ رقم زده شده بود. ولی خدا آمد تا ما را بازخرد

نماید و جان خود را بخاطر ما همانند فدیة بگذارد. او مرد تا بدینوسیله مجازات گناهان من و تو را بر خود گیرد و هر چه را که جهت شروع رابطه با او مانع ایجاد می‌کند، بردارد. در زیر لیست کوتاهی هست که نتیجہ مرگ او را در زندگی ما که به او ایمان آورده و پیام نجات او را پذیرفته‌ایم، نشان می‌دهد. بیایید به این لیست نگاهی بیاندازیم. اگر این لیست دهان شما را از پیشقدم شدن خدا و کاری که انجام داده است، به تحسین و امیدوار دارد، هیچ چیز دیگر نخواهد توانست!

۱) خشم خدا به شکل کامل فرو نشست. عیسی به عنوان جانشین به جهت گناهان من و

تو مرد و بدین ترتیب مجازات ما را بر خود گرفت. (رومیان ۳: ۲۱ - ۲۵)

۲) گناهان ما به شکل کامل بخشیده شده است تا ما بتوانیم با خدا رابطه‌ای کامل داشته

باشیم. (متی ۲۰: ۲۸، ۲۶: ۲۹)

۳) ما در حضور خدا صالح اعلان شده‌ایم و از جانب خدا مطمئن هستیم که ما را به بلوغ

روحانی و صالحیت عملی خواهد کشانید (رومیان ۵، فیلیپیان ۱: ۶)

۴) ما از نظر روحانی زنده گشته‌ایم (تیطس ۳: ۵)

۵) به عنوان فرزندان خدا به خانواده الهی پذیرفته شده و با مسیح هم‌ارث گشته‌ایم

(افسیسیان ۱: ۵، غلاطیان ۴: ۵، یوحنا ۱: ۱۲، رومیان ۸: ۱۵)

۶) از یقین حیات جاودان برخورداریم (یوحنا ۱۰: ۲۸ - ۲۹، رومیان ۸).

۷) ما دیگر هرگز تنها نخواهیم شد. خدا همیشه با ما خواهد بود (عبرانیان ۱۳: ۵).

۸) روح خدا در ما ساکن شده است. او در ما زندگی می‌کند. (رومیان ۵: ۵، اقرنتیان ۲:

۱۲).

۹) ما به شکل کامل به خدا دسترسی داریم و هر وقت که بخواهیم، می‌توانیم به تخت او

نزدیک گردیم (عبرانیان ۱۰: ۱۹ - ۲۲).

۱۰) ما هر آنچه را که به جهت زندگی و دینداری لازم داریم، در عیسی مسیح از خدا

گرفته‌ایم (۲ پطرس ۱: ۳).

برای خود لیستی است، اینطور نیست؟ تازه ما آن را کوتاه کرده‌ایم. مرگ مسیح در روی صلیب به

این معنی است که موانع اصلی جهت ایجاد رابطه با خدا از میان برداشته شده است. خدا کاری را

که حتی در تصور هم نمی‌گنجید، انجام داد. او آمد و مرد تا من و شما جهت ارتباط با او از هر

فرصتی برخوردار باشیم. ولی داستان در اینجا به پایان نمی‌رسد، بهتر هم می‌شود!

عیسی صعود می‌کند و روح القدس نزول می‌نماید

عیسی قبل از اینکه به آسمان صعود کند و در مقابل چشم شاگردان در ابرها ناپدید گردد، با آنها زمانی را سپری کرد و در خلال آن، به آنها آنچه را که در حال وقوع بود، توضیح داد. او آنها را با این سخنان تسلی داد: «من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است.» (یوحنا ۱۶: ۷). آیا می‌توانید خود را جای یکی از آن شاگردان بگذارید: «چی؟ برای من مفید است؟ چطور ممکن است که رفتن تو برای من مفید باشد؟ از این حرف انتظار داری دلگرمی داشته باشیم؟» ولی عیسی به توضیح خود ادامه می‌دهد: «زیرا اگر نرم، تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد.»

مطمئن هستم که شاگردان در باره هویت این تسلی‌دهنده هیچ فکری نداشتند. بعدها می‌فهمیدند که مسیح در مورد روح‌القدس صحبت می‌کند. عیسی درست قبل از صعود خود به آسمان به آنها گفت که در اورشلیم بمانند تا روح‌القدس بر آنها نازل شود. و آنها منتظر شدند. در روز پنطیکاست، درست یک ماه و چند روز بعد از صعود عیسی به آسمان، روح‌القدس در قدرت آمد و در کلیسا و فرد فرد مومنین که کلیسا را تشکیل می‌دهند، ساکن شد.

این واقعه در تاریخ دنیا حقیقتاً از عظمت والایی برخوردار است. شاید برای من و شما که در دوره عهد جدید زندگی می‌کنیم، عظمت این واقعه زیاد هم مشهود نباشد، ولی برای ایماندار عهد عتیق این واقعه چنان بود که او را مثل برق زده‌ها بر جای خشک می‌کرد و چشمان او را از بهت و تعجب، از حدقه بدر می‌آورد. در عهد عتیق مکان خدا در روی زمین صرفاً به یک نقطه متمرکز و محدود بود؛ قسمت قدس‌الاقداس معبد. همه می‌دانستند که قدس‌الاقداس محل سکونت خداست و در آنجا می‌توانند با او ملاقات کنند. و ورود به آن قطعه زمین کوچک برای هر کسی امکان نداشت. در واقع فقط یک نفر می‌توانست به آن محل وارد شود؛ کاهن اعظم. و آنهم فقط سالی یکبار! در روز کفاره کاهن اعظم برای گناهان اسرائیل قربانیها تقدیم می‌کرد و در آن موقع وارد قدس‌الاقداس می‌شد تا برخی از دستورات خدا را به جهت آن روز به انجام برساند. از آنجا که آن مکان از قدوسیت زیادی برخوردار بود، کاهن اعظم اگر یک کار اشتباه می‌کرد و یکی از قوانین قدس‌الاقداس الهی را می‌شکست، همانجا و آن لحظه می‌مرد. قدس‌الاقداس دیگر جای شوخی نبود! در واقع روایات یهود حاکی از آن است که لاویان ردای کاهن اعظم را زنگوله دوزی می‌کردند و به پای او طنابی می‌بستند. بدین طریق، اگر صدایی از زنگوله‌ها بر نمی‌آمد و کاهن در قدس‌الاقداس می‌افتاد و می‌مرد، با طنابی که به پای او بسته بودند، جسد او را از آن مکان بیرون می‌کشیدند. زیرا اگر کسی از آنها تلاش می‌کرد که به داخل رود و جسد را بیرون کشد، او هم در جا می‌مرد!

اینک، قدس‌الاقداس واقعی قلب من و شماست! خدا در معابد ساخته شده به سنگ ساکن نمی‌شود، در ما ساکن می‌شود. ما هم به شکل فردی و هم به شکل جمعی که کلیسا باشد، معبد

روح القدس هستیم. پولس در اول قرنتیان می‌گوید: «مگر نمی‌دانید که شما خود معبد خدا هستید و روح خدا در شما زندگی می‌کند؟!» روح خدا در قلب شما سکنی گزیده است و این امر به این معنی است که هر لحظه که بخواهید، می‌توانید به خدا دسترسی داشته باشید. دیگر زمان آنکه در روی این سیاره فقط یک نفر آنهم سالی یکبار به حضور خدا بتواند داخل شود، تمام شده است. شما اینک می‌توانید هر زمان که بخواهید به حضور او شرفیاب گردید. چقدر شگفت‌انگیز!

این مطلب باعث شد که یکی از نویسندگان عهد جدید بنویسد: «پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیاییم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت ما را اعانت کند.» (عبرانیان ۴: ۱۶). لزومی ندارد که در حضور خدا کم‌رویی کنیم. او در را به شکلی فراخ باز گذارده و روح خود را در دل‌های ما قرار داده است. زمانی که به وقایع مهم عهد جدید نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که خدا جهت برقراری رابطه صمیمی با ما، تا کجاها به پیش رفته است. ولی داستان هنوز به پایان نرسیده! بیایید به واقعه بعدی برویم، به تولد کلیسا.

## کلیسا متولد می‌شود

وقتی که روح القدس آمد، تنها برای این نیامد که در مومنین ساکن شود. او آمد تا در کلیسا سکونت گزیند و ایمانداران را در بدن مسیح قرار دهد. زمانی که روح القدس در روز پنطیکاست آمد، کلیسا تولد یافت.

تولد کلیسا به این معنی است که ما در خانواده خدا قرار گرفته‌ایم تا در رابطه صمیمی با پدر و دیگر خواهران و برادران خود در مسیح رشد کنیم. در واقع تعلیم عهد جدید حاکی از آن است که ما در رشد رابطه صمیمی خود با یکدیگر، در رابطه صمیمی خود با خدا نیز رشد می‌کنیم. پولس رسول می‌گوید که «همچنانکه بدن خود را در محبت بنا می‌کند»، ما نیز از نظر روحانی رشد می‌کنیم. همانطور که هر کس سهمی را که به گردن دارد انجام می‌دهد، یکدیگر را در رشد روحانی تشویق می‌نماییم. از این رو من و شما در رابطه صمیمی خود با خدا تا آنجا رشد می‌کنیم که در رابطه صمیمی خود با دیگر افراد قوم خدا رشد می‌کنیم. آن فرد مسیحی که تلاش دارد تنها با خدا رابطه‌ای صمیمی داشته باشد و خود را از دیگر مسیحیان بدور نگه می‌دارد، خود را می‌فریبد. ما زمانی در نزدیکی به خدا رشد می‌کنیم که در نزدیکی به دیگر افراد قوم خدا رشد کنیم.

یوحنا فرمود: «اگر برادر خود را که در مقابل چشمان خود می‌بینی، دوست نمی‌داری، چگونه می‌توانی از دوست داشتن خدایی لاف بزنی، که به چشم نمی‌بینی؟» طریقی که بدان ما با دیگران مرتبط می‌شویم، طریقی است که محبت ما را نسبت به خدا متجلی می‌کند. داشتن رابطه صمیمی با

خدا چیزی به مراتب فراتر از داشتن وقت دعا در خلوت است. صمیمیت و نزدیکی واقعی، در انسان نسبت به دیگران مسئولیت ایجاد می‌کند و محبت نسبت به دیگران را افزونی می‌بخشد. رشد در رابطه‌ای که با خدا و با یکدیگر داریم، در هماهنگی ما با یکدیگر صورت می‌پذیرد.

روابط انسانی در بدن مسیح طریقی بنیادی در دریافت محبت از جانب خداست، چرا که خدا، محبت خود را از طریق دیگران به ما متجلی می‌گرداند. زمانی که در دانشگاه درس می‌خواندم، مصیبت ناگواری بر یکی از اساتید من اتفاق افتاد. دختر او تصادف شدیدی کرد و به شدت زخمی شد و برای مدتی چنین به نظر می‌رسید که زنده نخواهد ماند. این استاد قبل از اینکه کار تدریس در این دانشگاه را بپذیرد، برای سالیانی دراز در کشور هائیتی به خدمت بشارت همت می‌گماشت و بسیاری از دوستان نزدیک او از اهالی هائیتی بودند. بسیاری از افرادی که می‌خواست با آنها صحبت کند، صدها مایل از او دور بودند. اشخاص زیادی جهت دیدن آنها آمدند، ولی زمانی که یکی از دانشجویان آفریقایی به دیدن او آمد، خدا از طریق او به شکلی بی‌سابقه به این استاد خدمت نمود. استاد من این دانشجو را به مدتی زیاد به آغوش کشیده بود و از او بخاطر آمدنش تشکر می‌کرد. احساس می‌کرد که خدا مخصوصاً فردی با پوستی تیره را که شباهت به دوستان هائیتی او داشت، به دیدار او فرستاده است تا بدینوسیله محبت خود را به او نثار نماید. او به محبتی احتیاج داشت که گوشت و پوست داشته باشد و خدا آن را برای او از طریق دانشجویی خارجی فراهم کرد. بیایید از قضیه طفره نرویم و با آن روبرو شویم؛ بعضی اوقات احتیاج به این داریم که کسی ما را به آغوش کشد، بعضی اوقات به صورتی احتیاج داریم که با آن حرف زنیم. دعا بسیار مهم است و جای خود را دارد، ولی در هر حال تجربه‌ای فیزیکی نیست. خدا اغلب محبت خود را از طریق دیگر ایمانداران به زندگی ما فرو می‌ریزد. اگر در کلیسای محلی با کسی در رابطه‌ای نزدیک بسر نمی‌برید، خود را محروم می‌کنید. خدا دوست دارد که شما را در محیط خانواده خود که کلیسا باشد، محبت کند.

با این وجود، خدا به دنبال آن نیست که فقط با افرادی که عضو خانواده او (کلیسا) هستند، رابطه‌ای صمیمی ایجاد کند. او به دنبال داشتن چنین رابطه با دیگر اشخاص هم هست، اشخاصی که هنوز به او ایمان ندارند. از این جهت نیز وظیفه‌ای چنین خطیر را به گردن کلیسا نهاد که پیام آشتی او را به آنهایی که هنوز نشنیده‌اند، برساند. خدا می‌خواهد تا همه بدانند که بر اساس کار عیسی در روی صلیب می‌توانند با او رابطه‌ای صمیمی ایجاد کنند. این وظیفه کلیساست که این پیام را به همه برساند.

دوم قرن‌تایان ۵: ۱۸ نقش بی‌همتای ما را به وضوح بیان می‌کند:



و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است. یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را باخود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد. پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید. زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

من و شما با خدا در آشتی هستیم، که وقعا عالی است. ولی خدا به من و شما وظیفه‌ای به جهت انجام سپرده است؛ خدمت آشتی و مصالحه. او در کلیسا به من و شما این وظیفه را محول کرده که در این سیاره گمگشته سفیران او باشیم و مردم را از این حقیقت آگاه نماییم که از طریق عیسی مسیح می‌توانند با خدا آشتی کنند. خدا بلاانقطاع به دنبال انسانهاست و مشتاقانه می‌خواهد که این امر را از طریق شما انجام دهد؛ که پیام او را به دیگر مردم برسانید.

در واقع تنها دلیل اینکه الان من و شما در آسمان نیستیم، این است که وقت داشته باشیم و این پیام آشتی را به دیگران برسانیم. پطرس زمانی که از بازگشت مسیح به جهت بردن کلیسا به نزد خود صحبت می‌کند، علت تأخیر او را در این امر چنین توضیح می‌دهد: «خدا در انجام به وعده خود تأخیر نمی‌کند، چنانکه عده‌ای آن را تأخیر می‌پندارند. او با شما شکیباست و هلاکت هیچکس را نمی‌خواهد. بلکه به دنبال آن است که همه به توبه گرایند.» عیسی آمدن خود را به عقب می‌اندازد تا بدین ترتیب افراد زیادی به جهت آشتی با او فرصت داشته باشند. او کماکان به دنبال ایجاد رابطه صمیمی با انسان است.

بنابراین، خدا من و تو را در خانواده خود قرار داد تا همچنانکه در رابطه صمیمی خود با دیگران رشد می‌کنیم، در رابطه صمیمی با او هم رشد کنیم. و به کلیسا این وظیفه را سپرده است تا پیام آشتی او را به دنیایی که دوستش می‌دارد، برسانند. تا بدین ترتیب بتواند در این فرصت، پیش از بازگشت خود، با بسیاری از افراد رابطه‌ای نزدیک و صمیمی ایجاد کند.

## فدا عهد جدید را آشکار می‌کند

چندی بعد از تولد کلیسا خدا به توسط رسولان مختلف و همراهان آنها به آشکار کردن عهد جدید پرداخت و آنچه را که می‌خواست به من و شما در این عصر هیجان آور فعلی بگوید، از طریق آنها به نگارش درآورد. پولس رسول که بخش اعظم عهد جدید توسط او نوشته شده است، در افسسیان ۳: ۲ - ۹ چنین گفته است:

«اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است، که این سر از راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم، و از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا در سر میسح بفهمید.

که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است، که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند. که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که بحسب عمل قوت او به من داده شده است. یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان امت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم، و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه‌چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید.»

عهد جدید روی اینکه خدا کیست، منظور از داشتن رابطه با او چیست، و ما چگونه می‌توانیم همانند فرزندان او زندگی کنیم، نور بیشتری می‌اندازد. مقدسین عهد جدید در طریقی که با خدا داشتند، نسبت به من و شما از نور کمتری برخوردار بودند که راهشان را روشن نماید. چند لحظه روی آنچه که خدا در عهد جدید به ما عطا کرده است، فکر کنید. در اناجیل شرح زندگی عیسی مسیح آمده است. در رسالات حقایق اصلی زندگی مسیحی و طریق کاربرد آن در زندگی روزمره نوشته شده است. در کتاب مکاشفه تصویر جدیدی از مسیح و دورنمایی از آنچه که قرار است در انتهای زمان اتفاق بیافتد، به ما عطا شده است.

من و شما برای شروع داشتن صمیمیت با خدا چیزهای زیادی در اختیار داریم. ما از پری مکاشفه نوشته شده خدا برخوردار هستیم. ما از طریق مطالعه عهد عتیق و جدید می‌توانیم در رابطه خود با او رشد کنیم.

## عیسی برای کلیسای خود برمی‌گردد

حادثه بزرگ دیگر عهد جدید که در پایان به آن خواهیم پرداخت، بازگشت مسیح برای بردن ما است که بدینوسیله سفر ما به پایان خواهد رسید. در آن زمان صمیمیت ما با خدا به اوج خود خواهد رسید و ما تا به ابد بدان شکل با خدا نزدیک و صمیمی خواهیم بود.

اگر متأهل هستید، آیا هیجانی را که در زمان نامزدی داشتید، بیاد دارید؟ ولی آیا این را هم بیاد دارید که در مقایسه با آنچه که بعداً قرار بود بیاید، هیجان نامزدی چیزی به حساب نمی‌آمد؟ فراموش نمی‌کنم که در آن روزها چقدر عجله داشتیم که عروسی کنیم. می‌خواستیم که هر شب با هم به منزل خود برویم و تا به ابد با هم باشیم. بلاخره ازدواج کردیم و به آنچه که آرزو می‌کردیم، رسیدیم.

شما هم اکنون در مقام عضوی از کلیسای او به مسیح نامزد شده‌اید و کتابمقدس ما را عروس او می‌خواند. او اکنون در حال آماده سازی عروس خود می‌باشد و می‌خواهد برای خود عروسی درخشانده، بی‌هیچ چین و چروک و لکه و عیب داشته باشد (افسیان ۵). ما در مقام عروس مسیح اینک در دوران نامزدی بسر می‌بریم و مسلماً دوران هیجان آوری است. ولی روزی مسیح برخواهد گشت و عروسی خواهد شد. مکاشفه ۱۹: ۶ - ۹ از شوکت و عظمت آن روز سخن می‌راند، روزی که من و تو آنچه را که یوحنا می‌گوید، خواهیم سرائید:

و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است. شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. و به او داده شد که به کتان، پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن کتان عدالت‌های مقدسین است.» و مرا گفت: «بنویس: خوشبخت‌حال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.»

چه روز بزرگی خواهد بود! زمانی که عیسی به آسمان صعود می‌کرد، به پیروان خود وعده داد که برخواهد گشت و می‌رود تا مکانی برای آنها حاضر سازد. روزی، و آن هم چقدر زود، برای عروس خود برخواهد گشت تا او را به منزلی که آماده کرده است، ببرد و از مشارکت و مصاحبت با او تا به ابد برخوردار باشد.

ما در مورد چگونگی زندگی ابدی با مسیح چیز زیادی نمی‌دانیم. ولی این را می‌دانیم که چنان با شکوه خواهد بود که حتی تصور آن در خیال هم نمی‌گنجد. دوران نامزدی دوران شیرینی است ولی زمانی که به دوران زندگی با هم فکر می‌کنیم، شیرینی خود را از دست می‌دهد. بزودی، زمانی که برگردد، منظور از رابطه کامل با عیسی مسیح را خواهیم فهمید. مسیح همانند داماد هیجان زده است که برای بردن ما به آسمان روی پاهای خود بند نیست.

## سفن آفر

خدا جهت برقراری رابطه صمیمی با ما خود را به آب و آتش زده است. چند لحظه فکر کنید: او در جسم انسان به زمین آمد، فرزند یگانه خود را به عنوان کفاره به جهت گناه فدا کرد تا مانع را بردارد و راه را برای من و شما به جهت داشتن رابطه صمیمی با او باز نماید. مسیح اینک در آسمان در مقام مدافع شما می‌باشد و روح‌القدس را فرستاده است تا در شما به عنوان معبد او ساکن گردد. شما از دسترسی کامل به خدا برخوردار هستید و هر وقت که بخواهید، می‌توانید از

حضور او بهره‌مند گردید. شما عضوی از خانواده او که کلیسا باشد، به شمار می‌روید و در این مجموعه افراد، از صمیمیت با او برخوردار هستید. شما به مکاشفه نوشته شده، هم عهد عتیق و هم عهد جدید، دسترسی دارید. و روزی مسیح بازخواهد گشت تا شما را به آسمان برد و تا به ابد با هم باشید. خدا دیگر چه باید می‌کرد؟ هیچ چیز.

او همه چیز را انجام داده است و حتی بیشتر از آنچه که منطقی به نظر می‌رسید، تا بدین ترتیب راه را برای داشتن رابطه صمیمی با شما هموار نماید. واقعا هم که چقدر نشاط انگیز است. او چرا به اینکار دست زد؟ جواب این سؤال را به طور کامل نمی‌دانیم. می‌دانیم که او ما را دوست دارد، ولی واقعا نمی‌دانیم که علت آن چیست. فقط می‌دانیم که ما را دوست دارد! و او را بخاطر عزم خود جهت ایجاد ارتباط با ما تمجید می‌کنیم؛ برای تمامی آنچه که به جهت برقراری این ارتباط انجام داده است.

پس دیگر در مسیر این ارتباط با خدا چه مانعی وجود دارد؟ من و شما. شما. درست است! من و شما که به جهت ارضای گرسنگی خود به خدا، دنبال هزاران چیز چاخان دیگر می‌دویم. با ساندویچ‌های فوری خود را سیر می‌کنیم و آن ضیافت پرشکوهی را که او برای ما تدارک دیده است، از دست می‌دهیم. اینگونه چیزها همانند آب شور دریاست که تشنگی را نمی‌خواباند و جان را حیات نمی‌بخشد. تنها خداست که حقیقتاً انسان را سیراب می‌کند. بیایید از تلاش خود برای برقراری و ادامه این رابطه با او دست برداریم. اگر چنین کنیم، به غنا و شادی شناخت او دست خواهیم یافت و زندگی مان عوض خواهد شد.